

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

قال مولانا الحسين عليه السلام الناس عبید

الدنيا و الدين لعق على الستهم يحوطونه ما درت

معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون^۱

روز عاشوراست حضرت را شفیع قرار بدهیم

برای رفع هموم و غموم و مشکلات شیعیان

امیرالمومنین علیه السلام [، برای] تعجیل در فرج
امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف صلواتی
ختم کنید.

یکی از بیانات خیلی معروف و مشهور
حضرت این است که می‌فرمایند الناس عبید الدنیا
مردم بنده‌های دنیا هستند بنده‌ی خدا نیستند. اینی را
که پرستش می‌کنند و به اینی که رو می‌آورند دنیا است
دنیا را وجهه خود قرار می‌دهند و در مسائل خود
همیشه اول دنیا را در نظر می‌گیرند الناس عبید الدنیا
والدین لعق علی السنتهم دین حکم آب دهان را دارد
که بر روی زبان آنهاست یحوظونه مادرّت معایشهم
این دین را نگه می‌دارند حفظ می‌کنند تا مادامی که
امور دنیوی آنها بگذرد و اذا محصوا بالبلاء قل
الدیانون وقتی که به ابتلا دچار گشتند به بلاها و
مصیبت‌ها مبتلا شدند آن وقت افراد دیندار خیلی کم
هستند افراد دیندار، آنهایی که متدین هستند، آنهایی
که دیان هستند یعنی لوادار دین و دین را در وجود
خود حفظ می‌کنند خیلی افراد کمی هستند والا
همه‌ی مردم از اول می‌گویند ما مسلمانیم.

انسان وقتی که به این عالم نزول پیدا می کند
وقتی که به این دنیا می آید از آن عالم ربوبی با
خودش آن اوصاف آن عالم را هم به این دنیا می آورد
بچه هنگامی که متولد می شود از مادر، آن اوصاف
وحدت و توحیدی که متناسب با آن عالم بالاست با
خودش می آورد در این دنیا، هر چه می گذرد یکی
یکی این اوصاف را از دست می دهد. وقتی به بچه ها
نگاه می کنیم می بینیم اینها راستگو هستند صادق
هستند چه به نفعشان باشد چه به ضررشان باشد. به
عبارت دیگر در صداقت نفع و ضرر را در نظر
نمی گیرند بچه های کوچک. وقتی می گوئیم این کار
را کردی؟ می گوید بله من این کار را کردم. این
صداقت یکی از اوصاف و صفات عالم توحید است
عالم بالاست، بیانگر واقع است نشان دهندهی واقع

است نشان‌دهنده‌ی حق و واقعیت است.
وقتی که از پدر و مادر دروغ می‌شنوند خلاف
می‌بینند کم کم آن اوصاف توحیدی را یکی یکی از
دست می‌دهند این هم شروع می‌کند به دروغ گفتن.
وقتی از محیط دروغ و خلاف می‌شنوند آن صفت
عالم توحید تبدیل می‌شود به عالم هوی و عالم دنیا
و عالم هوس، ازشان گرفته می‌شود.

بچه‌ها وقتی که به این دنیا می‌آیند می‌بینیم به
چیزی تعلق ندارند علاقه ندارند یک چیزی برایشان
می‌آوریم یک مقداری با آن بازی می‌کنند بعد
می‌گذارند کنار، یک مقداری با آن سرگرم می‌شوند
بعد می‌گذارند کنار، این عدم تعلق به این امور یکی
از اوصاف و صفات عالم توحید است. در عالم
توحید همه چیز در صفا و در یکرنگی و در عدم
تعلق می‌گذرد وقتی که بچه می‌آید در اینجا با
خودش از آنها می‌آورد اما وقتی که نگاه به اطرافیان
می‌کند به پدر و مادر می‌کند به افراد دیگر می‌کند
می‌بیند اینها برای خودشان برمی‌دارند نگره می‌دارند
امساک می‌کنند نمی‌دهند قایم می‌کنند آن هم کم کم

یاد می‌گیرد این خصوصیت را از دست می‌دهد
خصوصیات عالم دنیا را به خود می‌گیرد. وقتی که
بچه به دنیا می‌آید بخشش دارد برحسب آنچه که
خداوند در وجود او قرار داده‌ها، بعضی‌ها کم
بعضی‌ها بسیار ولی به هر صورت این حالت کم و
بیش در افراد هست وقتی که یک چیزی گیرش
می‌آید می‌دهد به رفیقش، می‌دهد به هم‌سن و سال
خودش، بخشش می‌کند عطا می‌کند می‌بخشد، جود
و بخشش و هدیه یکی از اوصاف پروردگار متعال
است. این وصف را با خودش از آن عالم می‌آورد در
این دنیا، وقتی که نگاه به اطرافیان می‌کند این طرف
آن طرف خصوصیات و اینها را وقتی که در نظر
می‌آورد کم کم آن حالتش را از دست می‌دهد لذا ما
باید این صفت را در میان بچه‌ها تقویت کنیم نه اینکه
موجب از بین بردن این صفت شویم وقتی که یک
چیزی دست بچه می‌آید دیگری می‌خواهد باید
بگوییم آقا بهش بده آن هم هم‌سن و سال تو است
آن هم دلش می‌خواهد آن هم می‌خواهد بازی کند،
آن هم می‌خواهد از این استفاده کند نه اینکه بگوییم

برای خودت نگه دار قایم کن به او نده خراب می کند
چه کار می کند، ما این نحو عمل را اگر در این طفل،
طفلی که با خصوصیات و صفات توحیدی به این
عالم آمده اگر انجام بدهیم موجب فرو بردن او در
عالم کثرت که مقابل عالم توحید است شدیم، باید
آن صفات را در بچه تقویت کنیم. اگر خودمان واجد
نیستیم اقلا او را تا آن حدودی که ممکن است در
همان صفات نگه داریم با آن خصوصیتی که از آنجا
آمده نگهش داریم نه اینکه موجب از بین رفتنش
شویم.

لذا قاعده‌ای است و مطلبی است بسیار دقیق
که می‌فرمایند اگر طفلی به این عالم بیاید و در تحت
تاثیر آن عوامل منحرف کننده قرار نگیرد خود به خود
آن اوصاف توحیدی را در وجود خودش حفظ می

کند کل مولود یولد علی الفطرة^۱ کلام پیغمبر
اکرم ناظر به همین قضیه است هر مولودی براساس
فطرت توحید و خصوصیات و صفات توحیدی پا به
عرصه‌ی عالم دنیا می‌گذارد ثم ابواه یهودانه و
ینصرانه پدر و مادر و محیط است که از آن
خصوصیات توحیدی و آن فطرت آن بچه را بیرون
می‌آورد و به مذاهب گوناگون و منحرف دیگری این
بچه را سوق می‌دهد و حرکتش می‌دهد اما خود بچه
با آن اوصاف در این عالم می‌آید.

وقتی که آمد در اینجا و با محیط خو گرفت و
انس پیدا کرد دیگر آن حالاتی که قبلا با آن حالات
در آن عالم سر و کار داشت و ارتباط داشت آن
حالات را دیگر فراموش می‌کند آن حالات را دیگر
از دست می‌دهد توجه به عالم طبع و عالم ماده پیدا
می‌کند از اینجا قضیه شروع می‌شود هر چه بیشتر
رشد کند آن اوصاف توحیدی که قبلا در وجود او
منطوی بود آن اوصاف توحیدی تبدیل می‌شود به
اوصافی که متناسب با عالم کثرت و دنیا و هوی و

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

هوس و امور نفسانی اش است. **اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ**
الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ الْحَدِيدِ، ۲۰ خداوند متعال
سلسله‌ی رشد بشر را در عالم دنیا در این پنج جمله
بیان کرده می‌فرماید حیات دنیا در ابتدا لعب **إِنَّمَا**
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ اول بازی است بچه‌ها بازی
می‌کنند با همدیگر، هیچ منظوری از این بازی کردن
ندارند فقط اتلاف وقت است، لعب، یک قدری رشد
می‌کنند، لهو، به یک اموری که برای آنها نفعی ندارد
به آنها می‌پردازند ما کارهای افرادی که یک قدری
بزرگتر هستند بچه‌هایی که یک قدری بزرگترند
کارهای آنها را لهو می‌دانیم فایده‌ای ندارد یک
سرگرمی‌های بی‌خود. یک قدری بزرگتر می‌شوند و
زینة، تزین به خود می‌گیرند زینت به خود می‌بندند
خود را جمیل جلوه می‌دهند خود را در مرئی و منظر
در می‌آورند خود را نشان می‌دهند دیگر اینجا
جاهیست که دارد کم کم رشد می‌کند می‌آید بالا
اینجا دیگر کم کم دارد به جوانی می‌رسد و به دنبال
طلبیدن زوج و تشکیل زندگی می‌افتد یک قدری
می‌رود بالاتر **وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ** شروع می‌کند حیثیات و

شئونات اضافه شدن، مسائلی که در جانب انسان می‌گذرد آن مسائل باعث می‌شود انسان تفاخر کند علمی به دست بیاورد با آن علم تفاخر کند اموالی به دست بیاورد تفاخر کند و آن اموری که خود را از بقیه جدا می‌کند **وَ تَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ** یک قدری می‌رود بالاتر **وَ تَكَاثُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ** دیگر شروع می‌کنند بچه زیاد کردن به مال اضافه کردن و به دنیای خود بیشتر رسیدن، این مراحلی که برای سیر بشر از هنگام نزول در این عالم است خداوند متعال در این آیه بیان می‌کند.

لذا برای گذران زندگی خود، همین انسانی که وقتی پا به عرصه‌ی وجود گذاشته بود با آن اوصاف به این عالم آمده، برای این گذران زندگی فقط و فقط به منافع خود نگاه می‌کند به کس دیگر توجه ندارد ولو موجب تعدی دیگران شود هر چه که موجب شود من بیشتر رشد کنم بیشتر از این مواهب دنیا استفاده کنم و بیشتر متنفع شوم به دنبال او می‌روم دیگران به من ربطی ندارند. قوانینی که در این دنیا برای بشر تدوین می‌شود تمام قوانین ناظر است به عدم تعدی افراد نسبت به همدیگر اما نسبت به خود قانون ساکت است قانون تدوین می‌شود برای اینکه این شخص در فعالیت‌های خود و در کارهای خود به دیگران فقط تعدی نکند، همین مقدار، قانون تدوین می‌شود برای اینکه در بهره‌گیری از امور دنیوی حقوق دیگران تضییع نشود، فقط به همین مقدار یعنی در دنیایی که جهل حاکم است و فقط انسان مسیرش به اندوختن مال و بهره‌مندی و متمتع شدن از دنیا است قانون در این دنیا برای عدم تعدی تدوین می‌شود اما برای خود این فرد و

کارهای فردی خود این شخص، ما قانونی نداریم.
اگر بخواهید این معامله را انجام دهید قانون
تعیین می‌کند اگر بخواهید خلاف انجام بدهید این
مقدار مجازات دارد اگر بخواهی حرکت بکنی به
کسی بخواهی طعنه بزنی او را بیاندازی مجازات دارد
اگر بخواهی منزلی بسازی اگر به همسایه بخواهی
تعدی بکنی مجازات دارد، اگر بخواهی یک عملی را
انجام دهی که موجب سلب حقوق دیگران شود
مجازات دارد، تمام قوانینی که در این دنیا وضع
می‌شود قوانین اجتماعی است نه فردی، که آن قانون
باعث می‌شود تعدی انسان در بهره‌گیری از امور دنیا
جلویش گرفته شود، فقط و فقط قانون الهی است که
نه تنها برای اجتماع بلکه برای خود فرد هم تعیین
می‌شود. اما قوانین مادی اینطور نیست. تازه آن
قوانین مادی قوانینی است که مسائل اخلاقی و
مسائل نفسی مدنظر نیست مسائل مادی مدنظر است
و اگر گاهی از این قوانین مسائل اخلاقی در میان
باشد و انسان بخواهد به مسائل اخلاقی تعدی بکند
مسائل اخلاقی در میان گذاشته شود این مسائل

اخلاقی در قانون مطرح نشده. همین قدر از نقطه‌ی نظر ظاهر با کسی تعدی نداشته باشیم مطلب کافی است.

پس بنابراین وقتی که انسان می‌آید در این دنیا به واسطه‌ی از بین رفتن آن اوصافی که از عالم توحید برایش آمده و فراموش نمودن آن صفات و درگیری با این مسائل، برای مواجهه شدنش با مسائل و با قضایا دچار سردرگمی است و دچار تشویش و اضطراب می‌شود. از یک طرف این مسائل دنیا در نزد او موجه جلوه می‌کند، حفظ خود، پرداختن به خود، بهره‌مندی از نعمت‌های دنیایی برای خود و از طرف دیگر عقل برای او مسائل دیگری را مطرح می‌کند عقل برای او جهات دیگری را مطرح می‌کند. شیطان با جنود خود برای او مسائلی را تثبیت می‌کند و توجیه می‌کند و از آن طرف عقل، مسائل

دیگری را برای او در پیش می‌آورد. از آن طرف می‌گویند این کار را انجام بده برای تو مفید است برای زندگی تو مفید است این کار را اگر بخواهی انجام دهی آتیهات تامین می‌شود زندگی آیندهات تامین می‌شود دیگر احتیاجی به کار نداری از آن طرف عقل می‌آید می‌گویند اگر بخواهی این کار را انجام دهی حقوق دیگران تضییع می‌شود اگر بخواهی این کار را انجام دهی به دیگری ظلم می‌شود دیگران هم مانند تو هستند دیگران هم بشر هستند این دو قضیه می‌آید در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرد تا کدامیک بر دیگری غلبه کند. از یک طرف جنود ابلیس می‌آید در مقابل انسان، به خود پرداختن و به خود رسیدن و زندگی خود را تامین کردن و احساس راحتی کردن و کم کار کردن و برای خود اندوختن، از آن طرف جنود رحمان می‌آید می‌گویند این زندگی زندگی گذراست مردم هم مانند تو هستند اگر این ضعیف است باید به این کمک کنی باید به او انفاق کنی آن صفاتی که از آنجا بوده و در اینجا آمده و فراموش شده، آن صفات به واسطه‌ی جنود عقل

می‌آید در مقابل انسان جلوه می‌کند از آن طرف ابلیس و شیاطین می‌آیند در مقابل انسان صف آرای می‌کنند تا کدام غلبه بکنند؟ تا کدام بر دیگری بخواهد غلبه بکند؟ اینها در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند.

در آیه قرآن داریم **يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا**

بَلَىٰ وَ لَكَنَّكُمْ فَنَنَّتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ الْحَدِيدُ،

۱۴ در روز قیامت کفار و منافقین خطاب می‌کنند به

مومنین، می‌گویند آیا مگر ما در دنیا در میان شما

نبودیم؟ آیا مگر با شما زندگی نمی‌کردیم؟ چرا ما در

اینجا قرار گرفتیم و شما در جای دیگر قرار گرفتید؟

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا ما با شما نبودیم؟ با شما

صحبت نمی‌کردیم؟ رفت و آمد نمی‌کردیم؟ با شما

معاشرت نمی‌کردیم؟ با شما نشست و برخاست

نداشتیم؟ **قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكَنَّكُمْ فَنَنَّتُمْ أَنْفُسَكُمْ** شما خودتان

را فریفتید و درنگ کردید و آرزوها شما را گول زد

شما مجاز را حقیقت پنداشتید واقع برای شما مجاز

و مجاز برای شما واقع جلوه داشت زندگی دو روزه

را ابد پنداشتید و حیات ابدی را نسیه پنداشتید آنچه

را که واقع است آن واقع برای شما موهوم و معدوم بود و آنچه که مجاز است برای شما واقع بود این را می‌گویند **وَ غَرَّتْكُمْ الْأَمَانِي** آرزوها می‌آید انسان را گول می‌زند وقتی که ما از آن دنیا می‌آییم آن واقعیات فراموش می‌شود به اینجا می‌پردازیم اینجا می‌شود برای ما واقع، حالا که اینجا برای ما واقع شد تمام برنامه‌ها و تمام افعال و اعمال خود را بر این اساس قرار می‌دهیم.

اگر ما اینجا را مجاز ببینیم هیچ گاه بر این اساس کارهای خودمان را قرار نمی‌دهیم آن واقع چون در نزد ما منسی شد فراموش شد آمد این مجاز یعنی محل تجاوز، این غیرواقع، این عبور این دروغ در

نزد ما ابد جلوه کرد وقتی که ابد جلوه کرد بر
آن حساب ما برنامه‌ریزی کردیم. انبیا و اولیا آمدند
فقط به ما این را بگویند که مجاز را با حقیقت اشتباه
نگیر حقیقت یک مطلب است مجاز مطلب دیگری
است فقط این است. الناس عبید الدنیا معنایش این
است یعنی مردم آمدند به جای اینکه بنده‌ی واقع
شوند بنده‌ی حق شوند بنده‌ی حقیقت شوند آمدند
بنده‌ی مجاز بنده‌ی دنیا و بنده‌ی هوی شدند الناس
عبید الدنیا آن واقع در نزد آنها فراموش شد این مجاز
آمد جایگزین آن واقع قرار گرفت.

لذا تمام افعال و کردار بر آن اساس دیگر
تدوین می‌شود، تمام آنها. حکم الهی می‌آید **خُذْ مِنْ
أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ إِنَّ
صَلَاتِكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ التوبة، ۱۰۳ احکام**
الهی است. حکم الهی بر صدقه می‌آید، از اینها
زکات بگیر یک مقدار از اموال اینها را باید بگیری
صرف برای فقرا کنی صرف برای امور مسلمین کنی
صرف برای موارد مستحسنة کنی صرف برای
مواردی که محتاج علیهاست باید بشود **خُذْ مِنْ
أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً** این صدقه چه کار می‌کند؟ **خُذْ مِنْ**

أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً اولاً آنها را پاک می‌کند چرا پاک

می‌کند؟ آنها وقتی که یک مقدار از اموالشان را می‌دهند یک مقدار حداقل از این دنیا می‌آیند بیرون، وقتی که اینها یک مقدار از زکات می‌دهند یک مقدار از این دنیا می‌آیند بیرون، دارند پول می‌دهند پولی که در قبالتش کوشش کردند، تلاش کردند می‌بینند دارند آن را از خودشان می‌دهند، تطهیر می‌شوند، هم تطهیر نفوس و هم تطهیر در اموال، اموالشان هم پاک می‌شود **وَ تُزَكِّيهِمْ** آنها را پاک می‌کنیم تزکیه می‌کنیم **وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ** ولی وقتی که از آنها صدقه می‌گیری آنها را هم دعا کن دل آنها خوش می‌شود خوششان می‌آید که حالا که آمدند این کار را انجام دادند گرچه تکلیف است گرچه واجب است اما پیغمبر یک دعایی هم می‌کند دل اینها شاد می‌شود **إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ** در همین جا وقتی که آیه‌ی صدقه می‌آید یک مرتبه ابلیس و اعوانی و جنودش می‌آید در مقابل انسان صف آرای می‌کند دنیا می‌آید صف آرای می‌کند.

تو این مال را به دست آوردی تو با زحمت به

دست آوردی تو بیداری شب کشیدی بیداری روز
کشیدی آفتاب را تحمل کردی سرما را تحمل کردی
مصائب و بلاها برای تو آمد این مالت را داری
می دهی به آن فقیری که فقط نشسته در خانه فقط
می خواهد اموال را بخورد این اموال را می دهی به
این افرادی که مستحق نیستند چرا پول را خرج
می کنی؟ ... تمام اینها شروع می کند یک به یک،
جنود ابلیس و جنود دنیا می آید در مقابل انسان یک
به یک این مسائل را می آید مطرح می کند از این
طرف، از آن طرف جنود رحمان و جنود عقل می آید
در مقابل انسان صف آرای می کند این اموالی که ما
به دست

آوردیم از کجا به دست آوردیم؟ اگر خدا نمی‌خواست که اینها هم گیر ما نمی‌آمد، اینها اگر عنایت خدا [ن] بود که پیش ما نمی‌آمد، این مزرعهای که الان من آن مزرعه را کاشتم و این محصولی که الان من به دست آوردم، اگر یک آفتی در این مزرعه می‌افتاد که من دیگر زراعتی نداشتم اینی که الان زراعت سالم است این که الان این محصول به موقع خود رسیده است اینی که الان این زراعت و اینها سالم است، اینها یک عواملی است که باعث شده به اینجا برسد، عنایت پروردگار بوده. از آن طرف آن افراد فقیری که اینها مومن هستند مسلمان هستند اینها چه گناهی کردند؟ اینها که دستشان خالی هست ما به اینها باید کمک کنیم اینها اموال است زودگذر است انسان این مالی را که وقتی می‌خواهد ببخشد بالاخره می‌گذرد و این در یک راهی خرج می‌شود چه بهتر که در راه خدا خرج شود.

اینها مسائلی است که عقل و جنود رحمان می‌آید و اینها را در مقابل انسان قرار می‌دهد وقتی

که در مقابل انسان قرار داد یا این جنود بر آن جنود غلبه می کند یا آن جنود می آید بر این غلبه می کند هر کدام از دو طرف بر دیگری غلبه کرد موقعیت انسان یک طرفه خواهد شد. اگر جنود ابلیس آمد غلبه کرد انسان صدقه نمی پردازد انسان زکات نمی دهد مرتکب حرام می شود و مستوجب عقاب می شود، نه تنها از خودش بیرون نیامده بلکه گناهی بر گناهان خودش اضافه می کند. اگر آمد آن جنود غلبه کرد انسان از خودش می گذرد جامعه اصلاح می شود دیگران به یک نوایی می رسند دیگران به امور خودشان می رسند هم نفع برای دیگران است هم نفع برای شخص انسان است لذا در اینجا این دو تا می آید پیش هم.

شخصی آمد خدمت پیغمبر اکرم، از فقرایی بود که در مدینه بود و می آمد در صف اول جماعت پیغمبر به نماز می ایستاد خیلی هم فقیر بود. یک روزی آمد پیش پیغمبر یا رسول الله من فقیر هستم دعایی کنید کاری انجام بدهید که من به غنا برسم به ثروت برسم حضرت فرمودند به صلاح تو نیست به

صلاح نیست. دوباره روز بعد آمد یا رسول الله
من فقیر هستم فقر فشار آورده زندگی به من فشار
آورده احتیاج دارم زن و بچه دارم عائله دارم حضرت
فرمودند که به صلاح نیست. برای بار سوم که
خدمت پیغمبر رسید پیغمبر فرمودند حالا که اینطور
می خواهی پس انشالله خدا به تو ثروت می دهد. این
شخص آمد مغازه اش را باز کرد حجره اش را باز کرد
از آن هنگامی که این حجره باز شد مشتری ها شروع
کردند به آمدن این خیلی عجیب است ها این فقط
اختصاص به آن شخص ندارد ها این برای همه ی
افراد است یعنی می دانید چه می خواهم بگویم؟
می خواهم این را بگویم که هر کسی که در این دنیا
به کس دیگری رجوع می کند باید بدانیم از یک جا
این رجوع حواله شده والا این شخص به جای

اینکه اینجا بیاید می‌رفت جای دیگر چرا آمد
در اینجا؟ چه کسی در ذهن او خطور داد که بیاید به
اینجا مراجعه کند؟ چه کسی به ذهن او خطور داد که
از اینجا بگذرد و با یک چنین مساله‌ای مواجه شود؟
چه کسی او را از اینجا آورد تا اینکه ...

ما گاهی اوقات می‌بینیم مثلا دنبال یک جنسی
می‌گردیم دنبال یک قضیه‌ای می‌خواهیم بگردیم یک
چیزی می‌خواهیم پیدا کنیم چندتا مغازه می‌رویم
چندتا حجره را سر می‌زنیم به هیچ کدام از آنها تمایل
پیدا نمی‌کنیم ولی می‌رویم حجره‌ی پنجم مغازه‌ی
پنجم همان جنس را با همان قیمت می‌خریم این چه
حسابی است؟ چرا آن مغازه‌ی اول خب نخردی؟
به همان قیمت و حتی چه بسا ممکن است گرانتر،
این یک حسابی است، باید این قضیه دور بزند
بچرخد بیاید در آنجا از این شخص خریده شود حالا
این کاری که ما انجام دادیم و اما آن کاری که او دارد
انجام می‌دهد او باید با خودش فکر کند این که الان
آمده و دارد از من این جنس را می‌خرد خب این از
کجا آمد؟ چه باعث شد که این بیاید؟ اینها مسائلی

است که انسان باید فکر کند ها، اینها را می گویند جنود عقل اینها را می گویند جنود رحمان، آن جنود رحمان این هم در مقابل جنود ابلیس و جنود دنیا. او می آید می گوید که این پولی که الان به دست تو آمد اگر صبح تا شب می ایستادی گیت نمی آمد، این می شود جنود عقل، او می آید در اینجا می گوید که آمدم من در اینجا در را باز کردم در آفتاب گرفتم اینجا نشستم و سرما را متحمل شدم الان اینکه گیرم آمده مال من است الان اینی که گیرم آمده اختصاص به من دارد آن در مقابل آن، این در مقابل این، هر دو با همدیگر شروع می کنند به مقابله و به تعارض کردن تا از این میان، تا یار چه را خواهد و میلش به چه افتد، این است قضیه.

آمد خدمت پیغمبر، شروع کردند مشتری ها آمدن، بعد هم این بنده خدا وقتی دید کار و بارش گرفت رفت گوسفند و بز و اینها خرید و یک چندتایی خرید و آنها هم شروع به زاد و ولد کردند و امثال ذلک و یک قدری دوباره کارش بیشتر گرفت یک چند روزی گذشت و این گوسفندهایش را برد

در بیرون مدینه، دیگر آن نمازهای کنار پیغمبر و صحبت‌های پیغمبر و استماع خطبات پیغمبر، همه‌ی آنها فراموش شد گاه گاهی به مدینه می‌آمد و خدمت پیغمبر می‌رسید پیغمبر می‌فرمودند کجا هستی؟ تو که اول وقت همیشه اینجا حاضر بودی؟ تو که پشت سر ما همیشه حاضر بودی؟ حالا چه شده که دیگر رفتی؟ می‌گوید یا رسول الله گرفتاری برایم پیش آمده، گرفتاری برایم پیش آمده، بیشتر نمی‌توانم به خدمت برسم. حضرت یک خنده‌ای می‌کنند و این هم می‌رود، دوباره یک هفته به هفته‌اش تبدیل به یک ماه و یک ماه می‌شود یک ماه یک ماه می‌آید پیش پیغمبر، می‌آید مدینه، گوسفندانش زیاد می‌شوند گله

ای به هم می‌زند دیگر بیرون مدینه چراگاهی
برای گله‌ی خود انتخاب می‌کند آن یک هفته یک
هفته هم تبدیل می‌شود به دو ماه و سه ماه تا اینکه
سر سال می‌شود آن مالیات بگیران و زکات بگیرانی
که از طرف پیغمبر اکرم و از طرف حکومت اسلامی
به اطراف و جوانب حرکت می‌کردند آمدند سراغ
این شخص، گوسفندانی داری، بر گوسفند زکات
تعلق می‌گیرد از این گوسفندان خودت برای پیغمبر
و برای حکومت باید زکات بگذاری. آن شخص
نگاه می‌کند فکر می‌کند، عجب! برای پیغمبر زکات
بفرستم؟ برای حکومت زکات بفرستم؟ اینقدر من
در اینجا زحمت کشیدم اینقدر به دنبال گوسفندانم
به این طرف و آن طرف رفتم اینقدر اینها را به چرا
بردم این گوسفندان را من مجانی به دست نیاوردم با
زحمت و کرایمین و عرق جبین من اینها را به دست
آوردم حالا مفت و مجان، من اینها را برای پیغمبر
بفرستم؟

شروع کردند جنود ابلیس در مقابل این صف
آرایی کردن، یک به یک زحمات، لطمات،

گرفتاری‌ها، بیداری شب، ترس از حمله‌ی وحوش
آفتاب‌ها بی‌خوابی‌ها، یک به یک شروع کردند در
مقابل این صف آرایی کردن و رژه رفتن، بی‌خوابی‌ها
کشیدم تحمل آفتاب کردم زحماتی متحمل شدم،
شروع کرد، این برای همه ماست حالا این یکی را
دارم مثال می‌زنم، شروع کردند در مقابل صف آرایی
کردن، از آن طرف گاه گاهی جنود رحمان هم می‌آمد
و یک اشاره‌ای می‌کرد که رسول خداست پیغمبر
است این همان کسی است که او دعا کرد این همان
کسی بود که تو فقیر بودی و پیشش می‌رفتی الان به
برکت او به اینجا رسیدی این احکام الهی است، اینها
می‌آید نه اینکه نیاید، اینها می‌آید، اگر نیاید ابتلاء
نیست اینها باید بیاید اینها هم یواش یواش می‌آمد،
منتهی چون حمله از آن طرف خیلی قوی است جنود
ابلیس از آن طرف خیلی حمله‌اش شدید است البته
این خودش را قرار داده در این مسیرها آن جنود
رحمان خیلی نمی‌تواند بیاید و با این مقابله کند تا
یک چیزی به ذهنش عبور می‌کند، فوراً یک قضیه
می‌آید و او را مغلوب می‌کند تا می‌آید می‌گوید

رسول خداست می گوید خب حالا رسول خدا از من
زکات نگیرد برود از بقیه بگیرد چطور می شود؟ تا
اینکه می آید می گوید من تا دیروز فقیر و محتاج بودم
پیغمبر دعا کردند می گوید خب اشکال ندارد این
مسائل مربوط به شانس و تقدیر است، ممکن است
انسان در یک مرحله ای قرار بگیرد از فردایش چه
خبر؟ در مرحله ی دیگری قرار بگیرد تا اینکه می آید
این حکم از احکام الهی، یک مرتبه یکی از آن
بیداری شبها یکی از آن در آفتاب رفتن ها یکی از
آن دنبال گوسفند دویدن و جراحی برداشتن ها، اینها
می آید فوراً غلبه می کند و این را می زند کنار، پس
این زحمتهای من کجا رفته؟ کارش به جایی
می رسد که فرستاده ی پیغمبر را با دست خالی به
مدینه برمی گرداند! می گوید به رسول الله بگو من
زکات نمی دهم زکات نمی دهم. خیلی راحت، آن هم
می آید در مدینه و به

پیغمبر می گوید این شخص می گوید من زکات نمی دهم خودم می آیم حساب می کنم خودم بعدا می آیم حساب می کنم برو حالا بعدا می آیم.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا الْأَعْرَافَ، ۲۰۱ اینجاست ها، وقتی که یک طائفه‌ای از شیطان گروهی از شیطان می آیند بر قلب انسان مسلط شوند فوراً اینها چه می شوند؟ تذکروا، جنود رحمان را به کمک می طلبد و این جنود رحمان آن مسائل ظاهر و حقیقی را می آورد در مقابل جنود ابلیس و جنود ابلیس را می زنند زمین، مسیر خودشان را یک طرفه انتخاب می کنند.

می گوید می آیم پیش پیغمبر خودم حساب می کنم، خودم می آیم. از این قضیه می گذرد، ماهها می گذرد تا اینکه می آید مدینه، می رود پیش پیغمبر و می گوید یا رسول الله دنبال من فرستاده بودید برای زکات، آمدم زکات حساب کنم، پیغمبر فرمودند دیگر وقتش گذشت، دیگر از تو زکات نمی گیریم. ای داد بی داد! دیگر کارت تمام است، آن وقتی که می آیند سراغت باید بیایی زکات را بدهی، دیگر از او زکات قبول نکردند این هم بداند که حالا متوجه

شود که شاید آن کلام پیغمبر تنبیه باشد، از کجا
مطلب به آخر رسیده؟ از کجا کار تمام شده؟ شاید
این کلام پیغمبر توبیخ باشد آن را متوجه کند، ای
احمق! این مطالبی که به دست آوردی این گله‌ای که
به دست آوردی اینها همه وزر و وبال است باید
همه را رها کنی بیایی صف اول، این کلام پیغمبر را
شنید و سرش را انداخت پایین و رفت، گفت از من
قبول نمی‌کنند دیگر، رفت. رفت بیرون مدینه، رفت
بیرون مدینه، پیغمبر هم از دنیا رفتند و از او زکات را
قبول نکردند خیر الدنيا و الاخرة تمام عمرش را،
تمام سرمایه‌اش را تمام آن واقعیتش را، آن واقعیت
و حقیقتی که باید بیاید در این دنیا آن حقیقت رشد
کند تمام آن حقیقت را فدای چهارتا دانه گوسفند
کرد که آن گوسفندی که خود آن احمق این گوسفند
را نمی‌خورد و از او بهره‌مند نمی‌شود آن گوسفند
مال دیگران است فقط به هوا زنده است فقط به آرزو
زنده می‌ماند، همین. گوسفند مال دیگران است
دیگران می‌آیند از او می‌خرند اما این برای دنیای
دیگران حقیقت خودش را از دست می‌دهد.

آیه می آید راجع به جهاد وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ

الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ محمد،

۳۱ ما شما را امتحان می کنیم ما شما را در بوته

آزمایش قرار می دهیم تا اینکه بدانیم مجاهدین شما

چه کسانی هستند و آن کسانی که صبر می کنند و در

ابتلائات پابرجا هستند آنها چه کسانی هستند؟ آیه ی

جهاد می آید، یک مرتبه جنود ابلیس می آید صف

آرایی می کند، می خواهی بروی؟ جانت را از دست

می دهی می میری در این جنگ تیر است و شمشیر

است در این جنگ خون و خونریزی هست مگر از

جانت سیر شدی؟ تو باید در این دنیا بمانی جنگ

یعنی چه؟ خونریزی یعنی چه و امثال ذلک؟

شروع می‌کند صف آرایی کردن. زن و بچه‌ات چه می‌شوند؟ بی‌سرپرست می‌مانند اینها یتیم می‌شوند اینها عاقبتشان معلوم نیست، آن مسائلی که مربوط به این دنیا است یک یک در مقابل انسان جلوه می‌کند و می‌آید آن واقعیت را عوض می‌کند و مسائل دنیا را توجیه می‌کند، از این طرف، از آن طرف جنود رحمان می‌آیند در مقابل انسان قرار می‌گیرند مگر قرار نیست تو از این دنیا بروی خب چه در رختخواب و به طور فجئه از دنیا بروی یا اینکه در راه خدا و با شمشیر باشد هر دو فرقی نمی‌کند. چه اینکه شب بخوابی و صبح از خواب برنخیزی یا اینکه با یک ضربه‌ی شمشیر سرت را از بدنت جدا کنند در راه خدا، چه فرقی می‌کند؟ آن دو دقیقه دیرتر از این است فقط، فرقی نمی‌کند چه فرقی می‌کند؟ این عقل است این جنود رحمان است. چه فرقی می‌کند انسان از این دنیا برود؟ چقدر امید داری؟ آیا امید داری بیست سال دیگر زنده هستی؟ برحسب عادی سنین ما در این زمان‌ها بین شصت تا هفتاد سال که بیشتر نیست ما بیست سال

سی سال دیگر که بیشتر زنده نیستیم خوب چه فرقی می‌کند آن بیست سال هم روی مسائل گذشته. بالاخره تمام می‌شود قضیه، بالاخره می‌گذرد بالاخره این زمان می‌گردد بخواهیم یا نخواهیم ما را به جلو می‌برد، این در اینجا عقل می‌آید برای انسان آن واقعیت را جلوه می‌دهد این بیست سال را ندیده بگیر به ابدیت پیوند این بیست سال را ندیده بگیر ولی عمر ابد پیدا می‌کنی اگر قرار بر رفتن است خوب انسان به این کیفیت برود چرا به این کیفیت برود؟ اینها جنود عقل است تا اینکه کدام یک بر دیگری غلبه پیدا کند.

پس بنابراین انسان وقتی که در این دنیا می‌آید وقتی که با تکالیف مواجه می‌شود می‌خواهد به هر کیفیتی هست و به هر خصوصیتی هست این تکالیف زمین گذاشته شود که آن امور دنیوی او تامین شود همین الناس عبید الدنیا، مردم بنده‌ی دنیا هستند آن وقت می‌دانید چیست؟ با تمام افعال و با تمام آلات برای رسیدن به این دنیا می‌خواهد استفاده کند حتی از خود دین برای رسیدن به دنیا استفاده می‌کند این

کلام حضرت است. و الدین لعق علی السنتهم دین
آب دهان است انسان آب دهانش وقتی که در
دهانش جمع شود یک مقداری که زیاد شود این را
می‌اندازد بیرون، دین تا وقتی برای مردم ارزش و بها
دارد و فقط این مقدار اندک برای مردم رنگ و طعم
دارد که با مسائل دنیوی آنها با حیثیات آنها با شئون
آنها تزاممی نداشته باشد، وقتی تزامم داشت
می‌گذارد کنار و یک قضیه‌ای که پیش می‌آید و آن
قضیه کمترین نفعی برای او دارد فوراً شروع می‌کند
توجیه کردن و مسائل را می‌آید در اینجا همه را
تغلیب و غلبه می‌دهد.

والدین لعق علی السنتهم یحوظونه نگهش
می‌دارند، مردم این دین را در خودشان نگه می‌دارند،

ما درت معایشهم تا وقتی که معایش اینها می‌گذرد زندگیشان می‌گذرد اما وقتی که یک خرده در زندگی یک مقداری خلل پیش آمد و اذا محصوا بالبلاء قل الدیانون وقتی که به بلا مبتلا شدند آن وقت شروع می‌کنند معاملات را توجیه می‌کنند، ربا را توجیه می‌کنند، مسائل را می‌آیند توجیه می‌کنند برایش یک جهت شرعی پیدا می‌کنند اگر جهت شرعی پیدا شد و آلا صاف می‌گذارندش کنار، می‌گذارندش کنار.

به یک قسم دیگر ما می‌توانیم این کلام حضرت را معنا کنیم، تا اینجا معنای کلام حضرت این بود که دین مانند آب دهان داخل دهانشان است؟ وقتی که زیاد می‌شود می‌ریزند دور، نگه می‌دارند بعد می‌ریزند دور نخواستند می‌ریزند دور. ولی یک معنای دقیق‌تر و لطیف‌تر این است که همانطوری که ما آب دهان را از این طرف دهان به آن طرف می‌گردانیم بالا می‌بریم پایین می‌آوریم این زبان ما وسیله‌ی برای گردش آب در دهان ماست دین وسیله‌ی برای گذران زندگی مردم خواهد بود این

است معنایش، از دین بر علیه دین استفاده می کنند از دین برای دنیا استفاده می کنند یعنی آن دین حقیقی را کنار می گذارند خود این دین را می کشند جلو و برای دنیا استفاده می کنند.

وقتی که می خواهند جهاد کنند، در زمان سابق مگر اینطور نبود؟ پادشاهان و سلاطین و حکام جور مگر در این مسیر و در این قانون قرار نگرفتند؟ تمام جنگ‌هایی که در طول تاریخ ما مشاهده می کنیم بین ملل و بین اقوام اتفاق می افتد، تمام این جنگ‌ها یا بیشتر این جنگ‌ها و اغلب این نبردها و خونریزی‌ها و از بین رفتن نفوس، تمام براساس اموری است شخصیه و براساس مسائل شخصیه‌ای است که بین امرا و بین زُعماء و سلاطین آن ملل می گذشت و می گذرد! با مردم کاری ندارند. فلان سلطان برای فلان سلطان نامه می نویسد هتک می کند او را، دشنام می دهد به او، او را مسخره می کند، یک مرتبه جنگ راه می اندازند، به حیثیت ملی ما لطمه خورده. مگر در زمان سابق اینطور نبود؟

این که ما خودمان در زمان گذشته مشاهده

می‌کردیم در زمان سابق، وقتی که فلان دولت یک
مطلبی به اعلا حضرت می‌گفت وقتی که فلان
شخص یک بی‌احترامی نسبت به ذات ملوکانه
می‌نمود یک مرتبه این قضیه مواجه می‌شد با هتک
احترام حیثیت ملی و تمام شئون مملکت به زیر
سوال می‌رفت و آن هتک احترام همان خنده و آن
بی‌احترامی بود که نسبت به آن مملکت روا داشته
شده بود، به تو بی‌احترامی کردند به مردم چه مربوط
است؟ به تو بی‌احترامی کردند به این زن و بچه‌ی
مردم چه ربطی دارد؟ همین که این بی‌احترامی
می‌شد یک مرتبه یک لشگر حرکت می‌کرد یک ایران
حرکت می‌کرد برای از بین بردن آن طرف مقابل،
روابط با همدیگر قطع می‌شد مناسبات سیاسی با
همدیگر قطع می‌شد اینها همه از بین می‌رفت چه
مشکلاتی برای دو مملکت پیش می‌آمد؟ برای افراد
پیش می‌آید؟ برای

مسلمان‌ها پیدا می‌شود؟ برای اینکه این آقا به این آقا بی‌احترامی کرده! همین. این رسم و رسومی بوده که بین سلاطین همه در جریان بوده.

اینها برای چیست؟ اینها برای این است که آنها می‌آیند آن مسائل شخصی و آنچه که به شخص آنها مربوط می‌شود این را گسترش می‌دهند به دیگران، آن وقت شروع می‌کنند به جنگ کردن و از بین بردن و از دست دادن و اتلاف نفوس و خسارات و تمام اینها به خاطر چیست؟ یک بی‌احترامی که نسبت به شخصی مثل شاه شده، یک بی‌احترامی نسبت به یک رئیس جمهور شده، یک بی‌احترامی نسبت به یک حاکم ظالمی شده. تمام اینها فقط به این برمی‌گردد. آن وقت می‌آیند چی کار می‌کنند؟ می‌آیند احکام جهاد را صادر می‌کنند، می‌گویند باید جنگ کرد می‌گویند باید از بین برد می‌گویند باید از حیثیت ملی خود دفاع کرد، اما [از] آن طرف، وقتی که این دو تا با همدیگر بر سر آشتی آمدند اینها مسائلی بود که ما تمام اینها را در آن حکومت گذشته مشاهده می‌کردیم دیگر وقتی که هر دو با هم بر سر

آشتی می آیند دیگر این مردم با آن مردم برادر هستند، دیگر هر دو با همدیگر دیگر روابط حسنه ایجاد می کنند دیگر هر دو با همدیگر خوب هستند، چطور شد؟ دیگر در اینجا جنگ جایز نیست دیگر در اینجا باید مصالحه کرد صلح کرد، برادرکشی است و چرا انسان از بین ببرد؟ این را می گویند که دین را در خدمت دنیا قرار دادن، به این می گویند.

حجاج ابن یوسف ثقفی تمام قرآن را حفظ بود و تمام کارهایی که انجام می داد از روی دین انجام می داد از روی آیات قرآن انجام می داد از روی مسائل شرعی انجام می داد خودش را ولی امر می دانست و خود را از طرف حکومت عبد الملک مروان، صاحب اختیار می دانست و جنبه ی ولایت را از مصدر خلافت به خود منتقل می دانست لذا در میان مردم امر می کرد نهی می کرد مردم را از بین می برد، تمام اینها با آیات قرآن بود. و الدین لعق علی السنثم تا وقتی دین ارزش و بها دارد که در خدمت دنیای من قرار بگیرد اگر قرار شد که در خدمت دنیای من قرار نگیرد دیگر این دین به درد

نمی خورد! تا وقتی دین ارزش دارد که من متصدی
امور دین شوم والا فایده ندارد.

یکی از دوستانمان تعریف می کرد که از فلان
شخص یکی از آن افرادی که در زمان گذشته و در
آن حکومت ظالمه سابقه بود از علمای معروف
طهران بود و من هم خودم او را می شناختم ایشان
یک شخصی بود درباری بود، درباری، می رفت
دربار، ماشین دربار می آمد این را می بردند این طرف
و آن طرف و خلاصه گاه گاهی در مجالس آنها [هم]
شرکت می کرد و افراد هم می دانستند. منزلش هم در
یکی از این خیابان های معروف بود، پیرمردی بود
سید و موجه هم بود در میان مردم، بعضی ها هم می

دانستند که این با بعضی‌ها ارتباط دارد با این دستگاہ ارتباط دارد. او نقل می‌کرد می‌گفت من یک وقتی از منزل این تا دم مسجد می‌رفتم در بین راه چندتا بچه نشسته بودند داشتند قمار بازی می‌کردند شطرنج بازی می‌کردند، می‌گفت این یک مرتبه عصبانی شد عصا داشت عصای خودش را کشید خیلی رگ‌های گردنش برافروخته شد و خیلی خلاصه متاثر شد، همین که عصا را کشید آن بچه‌ها بساط را برداشتند و همه فرار کردند و از آنجا متفرق شدند. بعد با حال عصبانیت گفت من از راهی بروم، من از مسیری حرکت کنم با این شکل و با این قیافه و در مسیر من شطرنج بازی کنند قمار بازی کنند؟ من از این مسیر حرکت کنم؟ و آن شخص داشت این مطلب را از او به عنوان یک امر حسن برای من نقل می‌کرد. من رو کردم به او گفتم که اگر این شخص بشنود که در فلان نقطه‌ی من باب مثال طهران، در فلان نقطه اگر یک چنین قضیه‌ای اتفاق افتاده، آیا مانند همین قضیه‌ای که برای خود او اتفاق افتاده رگ‌های گردنش متورم می‌شد؟ آیا اضطراب

او را می‌گرفت؟ آیا تغییری در چهره‌ی او پیدا می‌شد؟ یا آن که نه! می‌گفت به من مربوط نیست. چون من از اینجا می‌روم نباید در مسیر من این اعمال باشد این است قضیه، این آقای که ماشین از دربار می‌آید و این را به دربار می‌برد تو حق نداری این حرف را بزنی تو که با دربار و با دستگاه و حکومت ظالم ارتباط داری تو حق نداری این حرف را بزنی تو نباید این مطلب را بگویی این به موقعیت خودش برمی‌خورد، چون الان در این موقعیت است در این هیئت است در این هیئت و در این موقعیت اگر بخواهد این صحنه در مقابلش قرار بگیرد این مزاحم با این است. لذا این را می‌زند کنار، از دین برای دنیا استفاده می‌کند امر به معروف می‌کند نهی از منکر می‌کند ولی همین نهی از منکر برای ازدیاد شخصیت و موقعیت و شئون خودش است. می‌گوید خدا ولی این خدایی که من می‌گویم اگر دیگری بگوید خدا می‌گوید تو نباید بگویی، خدا تا وقتی رنگ دارد و تا وقتی این خدا ارزش دارد که من بگویم خدا اما اگر تو بخواهی بگویی نه، می‌گوید خدا ارزش ندارد

تو نباید بگویی مگر ما چندتا خدا داریم؟ یک خدا
که بیشتر نداریم چطور شد اگر من بگویم درست
است اما اگر تو بگویی درست نیست؟

و الدین لعق علی الستهم از دین برای دنیای
خودشان چه کار می کند؟ استفاده می کند. سیدالشهدا
را همین دین از پا در آورد، همین دین، آمدند چه کار
کردند؟ آمدند گفتند که مردم با یزید بیعت کردند
سیدالشهدا کسی با او بیعت نکرده، مردم با یزید
بیعت کردند خب این بیعت نمی کند برخلاف
مسلمین عمل می کند باید او را از کار برداشت. آن
وقت می گردند دنبال چه کسی؟ دنبال افرادی که
همین ها صاحبان دین هستند همین ها لواداران دین
هستند می فرستند دنبال شریح قاضی که از زمان عمر
تا آن

زمان قاضی در کوفه است دنبال او می‌فرستند. می‌فرستند دنبال عمر سعد، می‌فرستند دنبال آن افرادی که در میان مردم موجه و در میان مردم صاحب شأن صاحب شخصیت هستند آنها را می‌کشند در کار، آنها را می‌کشند به میدان از آنها استفاده می‌کنند.

اما اینجا یک دسته‌ی دیگر هم هستند که اصلاً مسالهی دنیا را با مسالهی دین جدا کردند اصلاً دنیا را در نظر نگرفتند دنیا چیست؟ فکرشان نیامده برای ورود در دنیا، اصحاب سیدالشهدا علیه السلام اصلاً چیزی در ذهن اینها نمی‌آمد تا اینکه بیاید با مقابل خودش [آن] را از بین ببرد، اصلاً به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند به این بدن و دنیا و زن و بچه بود. به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند به صدمات و لطمات و رفتن از اینجا بود، بی‌خود نیست درباره‌ی آنها داریم که می‌فرمایند هنامناخ رکاب و مصارع عشاق شهداء اینها عاشق بودند ما لفظ عشق خیلی در متون روایات و در متون اسلامی کم داریم لفظ عشق خیلی کم است یکی از آن موارد اینجاست.

امیرالمومنین علیه السلام با اصحاب خود داشتند از کربلا می گذشتند، یک مرتبه در آنجا درنگ کردند حالت گریه ایی برای آن حضرت پیدا شد عرض کردند اصحاب یا امیرالمومنین چه شده؟ حضرت فرمودند آیا این زمین را می شناسید؟ می دانید این چه زمینی است؟ هنامناخ رکاب در اینجا رکابی به زمین می آید محل فرود رکابی است و مسارع عشاق، محل در افتادن عاشقانی است شهداء، لم یسبقهم سابق و لا یلحقهم لاحق^۱ نه از گذشته کسی به اینها می رسد و نه از آینده [کسی] به اینها خواهد رسید.

ابن عباس نقل می کند می گوید در جنگ صفین هنگامی که از صفین برمی گشتیم برویم کوفه، گذرمان به زمین کربلا افتاد امیرالمومنین علیه السلام توقف کرد در آنجا خیمه زد می گفت نگاه کردم دیدم چهره ی آن حضرت تغییر کرده، برافروخته شده، رو می کند به من می گوید ای ابن عباس می دانی اینجا

۱. منهاج النجاح، مقدمه ۲، ص ۸۶: ... شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم.

کجاست؟ می‌گویم نه یا امیرالمومنین، حضرت
می‌فرمودند اگر می‌دانستی اینجا چه سرزمینی است
همانطور که من گریه می‌کردم تو هم می‌گریستی.
بعد می‌گوید دیدم حضرت دارد با خودش زمزمه
می‌کند، خوب گوش دادم دیدم که دارد می‌گوید
صبراً یا ابا عبدالله دارد با خودش زمزمه می‌کند
حضرت بلند شد وضو گرفت نماز خواند حالت
چرتی برای حضرت پیش آمد، یک مرتبه متوحش از
آن چرت برخواست و فرمود الان دیدم افرادی از
آسمان با شمشیر آمدند دور این زمین را یک خطی
کشیدند یک

مرتب‌ه این زمین مال‌مال و غرقه‌ی به خون شد
ناگاه نگاه کردم دیدم شخصی در میان این گرداب
خون است هی صدا به استغاثه بلند می‌کند هیچ کسی
به دادش نمی‌رسد.

قضیه‌ی سیدالشهدا اینطور بوده، چند نفر با آن
حضرت باقی ماندند؟ چند نفر در روز عاشورا با آن
حضرت استقامت کردند و صبر کردند؟ هنامناخ
رکاب و مسارع عشاق شهدا. روز عاشورا است
بعدازظهر تمام افراد آن حضرت شهید شدند راوی
می‌گوید ما رایت مکسوراً قد قتل اهل بیه کله و اهل
بیه و اصحابه به خدا هیچ شخصی را ندیدم که
پشتش شکسته شده باشد جنگ او را به زانو در آورده
باشد که اصحاب و اهل بیت و بچه‌هایش همه از دم
تیغ گذشته باشند و این چهره‌اش بیشتر برافروخته
شود و متقین‌تر و پابرجاتر بماند از حسین ندیدم، گاه
گاهی می‌ایستد برای مردم از باب رحمت و از باب
رافت نصیحت می‌کند، مردم مگر من پسر پیغمبرتان
نیستم؟ مگر من حلالی را حرام می‌کردم؟ مگر از شما
خونی ریختم که به قصاص آن خون دارید من را از

بین می‌برید؟ آیا حلالی را حرام کردم یا حرامی را حلال کردم؟ فلم یجیبوه الا بسُیوف، جواب آن حضرت را فقط با شمشیر می‌دهند با تیرها می‌دهند، حضرت ایستاده دارد برای مردم نصیحت می‌کند که حمید ابن مسلم می‌گوید در این موقع ابوالهتوف می‌آید تیری به پیشانی آن حضرت می‌زند خون از پیشانی آن حضرت جاری می‌شود حضرت خون‌ها را می‌گیرد و به سوی آسمان می‌ریزد اللهم الاشهد علی هو الاء قوم، خدایا بر این قوم شاهد باش انهم یقتلون رجلاً لیس علی وجه الارض ابن نبی مثله اینها دارند یک کسی را می‌کشند که اگر روی زمین بگردید پسر پیغمبری مانند این نمی‌یابید. ببینید کار این مردم به کجا می‌رسد؟ دامن خود را بالا می‌زند که خون‌های پیشانی را پاک کند که تیر سه شعبه بر قلب آن حضرت می‌زند حضرت از اسب به روی زمین می‌افتد.

بالا بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد *** اگر

غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

پیشانی را بر خاک گرم کربلا می‌گذارد عرض

می‌کند یا غیاث المستغیثین صبراً علی قضائک لا

سواک یا غیاث المستغیثین

جان فدای تو که از حالت جانبازی تو *** در

کف ماریه است یاد بشد شور نشور

قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت‌حوریان

دست به گیسوی پریشان ز قصور *** گوش

خضراء همه پر هلهله دیو و پری

... همه پر ولوله وحش و طیور *** غرق دریای

تحیر ز لب خشک تو رود

دست حسرت به دل از صبر تو ایوب صبور ***

مرتضی با دل افروخته لا حول کنان *** مصطفی

با جگر سوخته حیران و

کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز *** آهویان

حرم از واهمه در شیون و شور

لشگر اطراف آن حضرت را گرفتند وقتی که

می بینند آن حضرت به روی زمین افتاده آن کسی که

شمشیر در سنگ پر کردند بر آن حضرت با حجاره

و سنگ می زدند حضرت صدا برمی دارد و محمد ا و

اعلیا و اعوثاه ا قتل مظلوماً و جدی محمد المصطفی

آیا مردم دارید پسر پیغمبرتان را می کشید؟ آیا

مگر من فرزند پیغمبرتان نیستم؟

اذبح عطشاناً و ابی علی المرتضی و امی

فاطمة الزهرا

حضرت زینب که این حالت را مشاهده

می کند دست برسد به سمت عمر بن سعد، ای عمر

بن سعد ایقتل ابی عبداللہ و انت ينظر الیه نمی بینی

دارند پسر پیغمبر را می کشند فرسک الی خیامک

قاصدا مهمماً باکیا فلما راینا النساء جوادک مخضیا

... ناشرات الثور ...

و شمر جالس علی صدرک یولع سیفک علی

نحرک وقتی این زن و بچه ببینند اسب تو آمد با زین

واژگون با یال غرق به خون، از سرا پرده برون

می‌دوند بر سر و سینه می‌زنند صدای خود را به وا

محمددا و علیا و حمزتا بلند می‌کنند ما هم از همین

جا با اهل بیت آن حضرت هم صدا و هم نوا شویم

صدا بلند کنیم و محمددا و علیا و حسیناه و حمزتا

حسینم و حسینم و حسینا غریبا و غریبا و غریبا

حسینم و حسینم و احسینا

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ